

حضرت اقدس هم امروز روزه گرفته بودند.

از اخبار تازه این است که: معتمدالسلطنه وزیر مالیه آذربایجان شده است.

سه شنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

موتق الدوله تشریف آورده، صرف قهوه‌ای کرده، تشریف بردند. این دو سه روز یخ خوبی گرفته‌اند، اگر چه آن طور که بایست مواظبت نکرده‌اند در گرفتن یخ. سوار شده رفتم به خانه فرمانفرما، در همان اطاقی که خارج و داخل است نشسته بود. موتق الملک هم پیشش بود. مدتی آنجا بودیم. بعد مقتدر الملک (که) مجدالسلطنه باشد (و) رئیس تشریفات و زرات خارجه است با فهیم الملک که او هم جزء اجزای وزارت خارجه است آمده بودند. فرمانفرما می‌خواهد از سفر مهمانی بکند دو شب، و از ایرانی‌ها هم به جز خودش (و) وزیر خارجه (و) پسرش کسی دیگر نیست. شبی بیست و چهار نفر بیشتر دعوت ندارند. گویا از ایرانی‌ها علیحده مهمانی بکند.

چهارشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

صرف نهار کرده، عصری موتق الدوله، معین السلطان، حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقا خان بیرون بودند، رفتم پیش حضرات، در ایوان عمارت نشسته تماشای برف را می‌کردند. بسیار برف خوبی آمده به قدر چهار انگشت.

پنجشنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سواری‌های بختیاری با امیر مخم (و) سردار ظفر، دیروز رفتند به حضرت عبدالعظیم که فردا، پس فردا، از آنجا بروند به اصفهان.

جمعه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

دیشب برف مختصری آمده بود (که) قابل پارو کردن بود. هوا هم بسیار سرد بود. قدری روزنامه نوشته، دعا‌های روز جمعه را خواندم، از اخباراتی که شنیده شد: اقبال السلطنه ماکوئی در تبریز برادر ستار را گرفته است. تقی زاده هم که رفته بود به فرنگستان و یک سال و نیم کم تر حق آمدن نداشته، اهل آذربایجان از بس که برای او کاغذ دروغ نوشته‌اند که همچه کردیم، از کجا تا به کجا را گرفته، فتح کردیم، از فرنگستان آمده است به تبریز، وقتی که آمده دیده تمام دروغ است. گفته بوده است که شماها به من دروغ گفته‌اید، حالا که می‌بینم تمام برعکس است.

عصری سوار شده رفتم رو به خانه مجدالدوله. سر راه دیدم رفته است خانه آصف السلطان لشکر نویس توپخانه. رفتم آنجا، بعد با مجدالدوله آمدیم به خانه مجدالدوله. مدتی هم آنجا دو به دو بودیم، صحبت می‌کردیم. باز تازه مشغول بنائی است، یک گلخانه هم ساخته است.

شنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه، باغشاه، دیدم سپهسالار دارد می‌رود به حضور، رفتیم شرفیاب شدیم، نظام الملک و سعدالدوله در حضور بودند. سردارها اغلب بودند: سردار مسعود، سردار حشمت، سردار مظفر، ضیاء الملک. بعد هم حضرت اقدس آقا، با صدراعظم آمده شرفیاب شدند. باری آمده در اطاق سپهسالار نشسته، صرف نهار کردم، از اخبار تازه این است که:

سلطان علی خان وزیر دربار دیشب سکنه کرده است، ولی الحمدلله ناقص بوده است. انشاء الله خوب خواهد شد. از اخباری که شنیده‌ام: سردار مقتدر، «شجاع الدوله» چندین (محلّه) را از دست یاغی‌ها گرفته است در واقع دوباره فتح کرده است.

یکشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سیف‌الله خان پسر اسماعیل خانِ سر تپ سوادکوهی که حالا اسماعیل خان امیر پنجه شده است، این سر تپ آمده بود با من بعضی مذاکرات داشت. از اخباری که داده این است: ظهیرالدوله از حکومت مازندران معزول شده، انتظام‌الدوله هم از ریاست قشون آنجا معزول شده.

باری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، تا مغرب در امیریه بودم. عصر هم رئیس بانک روس آمد حضور آقا. حاجی مجدالدوله هم که حاکم قزوین بود دو سه روز است آمده است، با احتشام‌الملک پسرش آمده، حضور آقا بودند. باری از اخباری که چند روز است در دربار است و میانه مردم و شاه و صدراعظم و سپهسالار است این است که می‌گویند: سپهدار در تنکابن مشغول جمع آوری استعداد است، یعنی خیال یاغی‌گری دارد. چند کاغذ هم به مازندران (و) استرآباد (و) رشت (و) قزوین (و) سایر جاهای دیگر مازندران نوشته است، مردم را دعوت کرده. فشنگ و تفنگ زیادی هم چه داشته و چه تازگی پیدا کرده است، هم خریده و هم از مال دولت و قشون که ابواب جمع او بوده است برده است، تنکابن. دیگر معلوم نیست که خیالش چیست؟ در هر صورت اسباب خیالات و هیجان درباری‌ها شده است و در میانه مردم مذاکره است. به این جهت ظهیرالدوله و انتظام‌الدوله را معزول کرده‌اند که چرا این‌ها را اطلاع نداده، حرفی نزده‌اند. باری بختیاری‌ها هم که رفته‌اند، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

از قراری که می‌گویند ایل قشقایی هم حرکتی کرده است دیگر معلوم نیست آنجا چه است. اقبال‌الدوله هم هنوز در قنسولخانه انگلیس است.

دوشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

امروز (به) مبارکی و سلامتی در اینجا مهمانی و عروسی است، یعنی دختر آقا

حسین- که پسردائی مادرم می شود- را برای حسن خان، اخوی عقد می کنند و همین امشب هم عروسی می کنند، گاهی اندرون (و) گاهی بیرون مشغول پذیرائی بودم. از اخبار تازه این است که نظام الملک وزیر عدلیه اعظم شده است.

سه شنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. با سپهسالار رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، صدراعظم، سعدالدوله، وزیر خارجه، نظام الملک در حضور بودند. بعد مرخص شده آمدم بیرون، رفتیم اطاق سپهسالار، صرف نهار کردیم. از اخبار تازه این است که صدق السلطنه حاکم مازندران شده است (و) سردار مظفر حاکم استرآباد. عصری هم سردار مسعود آمده، سوار شدیم که برویم امیریه حضور حضرت اقدس مشرف بشویم، در بین راه دیدم که تشریف می آورند. مراجعت کردیم آمدم منزل حضرت اقدس. ولیعهد، چون اغلب روزها صدراعظم در اطاق ولیعهد می نشیند به واسطه پیشکاری موثق الدوله که در خانه ولیعهد است، یعنی اغلب عصرها. چونکه صبح ها خود حضرت اقدس ولیعهد بیرون تشریف فرما می شوند (و) درس می خوانند، به این جهت صبح ها در اطاق کوچک خودش است. عصرها می آید در این اطاق. اگر هم خود حضرت اقدس ولیعهد بیرون تشریف بیاورند، صدراعظم در اطاق صندوقخانه حضرت ولیعهد می نشیند.

باری حضرت آقا تشریف بردند در اطاق ولیعهد برای دیدن صدراعظم. هوا هم بسیار سرد بود.

چهارشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

هوا ابر بود ولی نمی بارید. حوض بیرونی به طوری یخ بسته است که من و آقا

میرزا آقا خان (و) حسن خان (و) مشهدی علی (و) میرزا علی آقا (و) میرزا عزیزالله، رفتیم روی حوض ایستادیم.

باری نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم رو به باغشاه. رفتیم اطاق سپهسالار. امیر معزز آمده بود خداحافظی بکند، همین امشب برود به تبریز. برای عین الدوله خلعت می برد. یک پالتوی خز با سردوشی الماس.

باری از اخباری که شنیده شد (و) سپهسالار نقل می کرد این است که: سردار مقتدر که حالا شجاع الدوله است نزدیک شهر تبریز مشغول جنگ است. چندین سنگرها را هم گرفته است (و) در آن سنگرها تفنگچی گذارده است. دو سه روز قبل از طرف شورشیان به طرف سنگرها حمله می آورند. یک نفر سفیدپوش که معلوم نبوده است (و) هنوز هم معلوم نیست که کی بوده است (و) در جلو شورشیان بوده است و به طرف سنگرها حمله آورده بوده است (و) اسب سفیدی هم سوار بوده است. در موقعی که برف هم می باریده است، کولاک هم بوده، زد و خورد زیادی می کنند و آن آدم سفیدپوش را می زنند از روی اسب می افتد، سایرین از جنگ دست می کشند و می روند به طرف آن سفیدپوش تا زخمیش را بردارند یا نعشش را. چندین نفر هم در سر نعش او کشته می شوند. به زحمت زیادی بعد از این که چندین نفر کشته شده او را برداشته می برندش، وقتی که وارد شهرش می کنند چند تیر توپ برای او در شهر می اندازند. معلوم نشده که آن شخص سفیدپوش مرده یا برای ورود او توپ انداخته اند یا اینکه برای اخبار بوده است که یکی از بزرگان شورشیان یا مرده یا تیر خورده است.

سردار و رئیس شورشیان یکی ستارخان است یکی باقر بَنّا، شاید آن شخص سفیدپوش یکی از این ها باشد. هر وقت معلوم شد خواهم نوشت.

پنجشنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

از اخبار تازه: خواهر حشمت الدوله را عروس کردند برای پسر لقمان الممالک

(و) پریشب بردند.

بر حسب دعوت عبدالله خان امیر نظام، سوار شده رفتم، برای پرسش سردار اکرم، دختر ناصر السلطنه (را) گرفته است. سه چهار شب است که عروس را برده‌اند، بعد عروسی می‌کنند. اشخاصی که بودند از این قرار است: مجدالدوله، محمد صادق خان امیر توپخانه، سردار کل، سردار مؤید، سردار مخصوص، سردار شجاع، ضیاء الملک، سردار ناصر، معین السلطان، سردار حضور که شهاب الملک پسر آصف الدوله باشد. سردار منظم، آجودانباشی کل، آجودانباشی توپخانه با برادرش، امیر تومان، ناصرالدوله.

سوار شده آمدیم به باغشاه در خانه. بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند، حضرت اقدس آقا و صدراعظم و سپهسالار در کلاه فرنگی کوچک خلوت داشتند، قوام الدوله، معتمد السلطنه، ناصر السلطنه و سایر مستوفی‌ها با سایر میرزاهای صدارتی بودند، حساب خراسان را می‌خواندند.

بعد با سردار کل آمدیم در اطاق سپهسالار وضو گرفته نماز خواندیم، آصف السلطنه، سردار مظفر، نظام السلطنه، معاون السلطان، که حالا وزیر لشکر است. سالار اعظم که وزیر خزانه نظام است بودند. خود سپهسالار هم آمد تا یک ساعت از شب رفته هم بودیم.

از اخباری که از سپهسالار شنیده شد این است که: شورشیان تبریز آدم می‌فرستند پیش عین الدوله (و) امان می‌خواهند که بیایند به «باسمنج». باری از بس که سپهسالار دروغ می‌گوید هیچ چیز این مردم را نمی‌شود باور کرد، باری می‌گفت اصفهان هم همین طور.

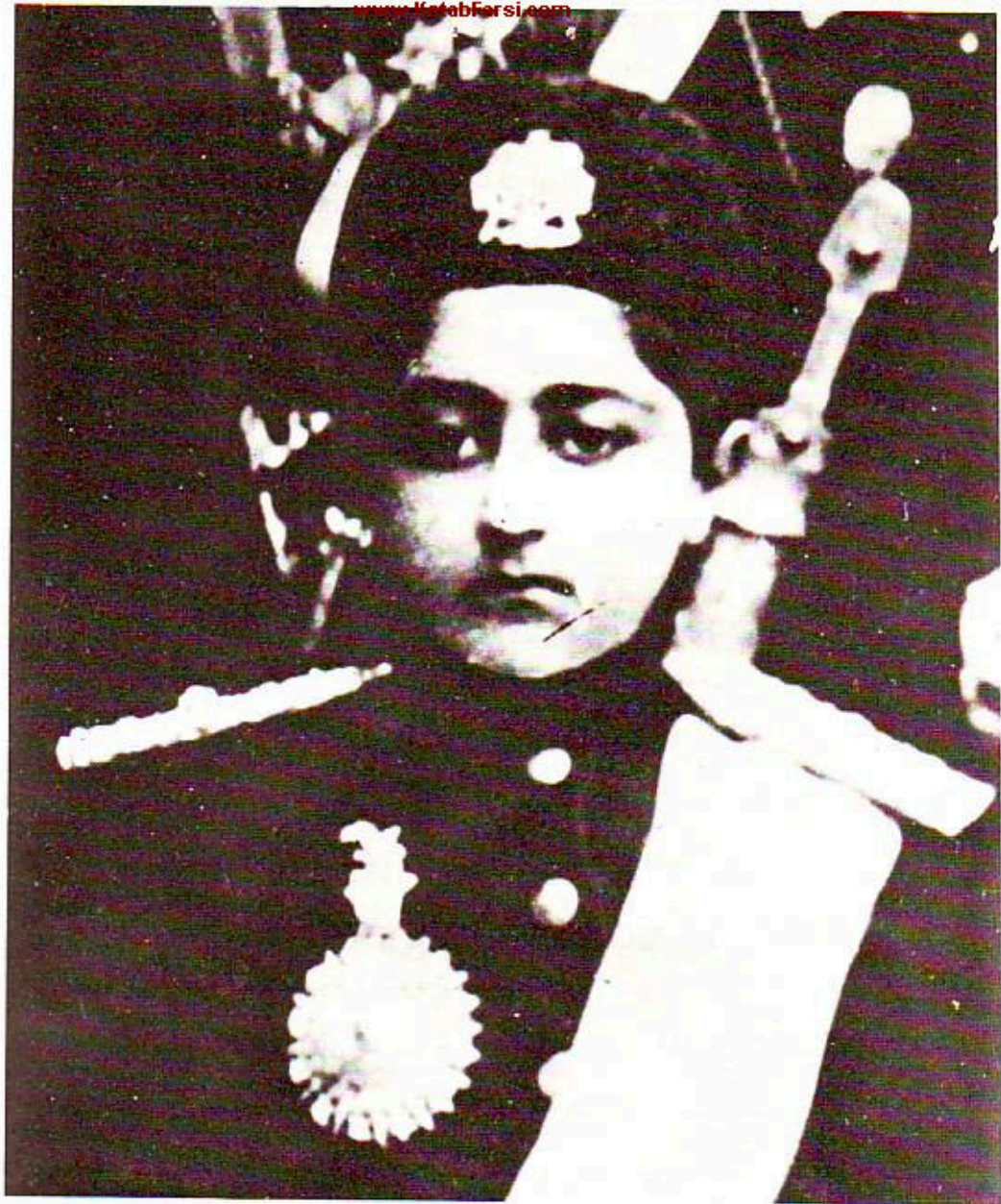
تمام روز در منزل بودم. پیش از ظهر هم قدری برف ریز آمد. طرف عصر هوا باز شد، هوا هم قدری بهتر شده است.

رفتم خانه سردار منصور؛ چون مدتی است کارش تمام شده از سفارت روس آمده است به خانه خودش و حالا تحت حمایت روس است. مدتی صحبت می‌کرد از وضع گزارشات خودش، حکایت رفتن به سوادکوه، بعد آمدنش و پولی که به ارشدالدوله داده (و) او را گول زده، بعد که آمده (رفته) خانه سپهسالار (و) چند روزی آنجامانده (و) بعد (که) شصت هزار تومان پول از او خواسته‌اند، آنوقت رفته سفارت روس. باری میرزا ابراهیم خان با بعضی‌ها بودند.

شنبه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

از اخباری که خاطر م گرفته بود بنویسم، این است که: نظام‌الملک بعد از آن که از ریاست مجلس شورای مملکتی رفت (و) وزیر عدلیه شد، به جای او شاهزاده عزالدوله رئیس مجلس شورای مملکتی شد. گفتند امروز کاغذی به صدراعظم نوشته بودند که حاکمی که برای مازندران معین کردید، چون به تصویب مجلس نبوده است می‌بایست نرود. این کاغذ و حرف‌ها خیلی اسباب تغییر شاه شده است که به حضرات چه! تکلیف آنها غیر از این است. معلوم می‌شود تند می‌روند.

شیراز و کرمانشاهان هم بهم خورده است. طرق و شوارع تمام مملکت بی‌نظم و شلوغ است. خداوند خودش اصلاح کند، امروز هم گفتند یک مجلس وزراء تشکیل یافته است؛ که چند نفر از وزراء بنشینند و حرف بزنند برای اصلاحات مملکت و دولت.



سلطان احمدشاه قاجار

بندگان همایون تشریف آوردند با لباس رسمی، حمایل انداخته و تمثال حضرت امیرالمؤمنین را زیر سینه خود نصب کرده بودند ولی گلوی مبارکش را بغض گرفته بود و می خواستند گریه کنند.

عناوین مهمہ روزنامہ خاطرات غلامعلی خان

عزیز السلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۷ ہجری قمری

سنہ یکہزار و بیست و ہفت

ہجری قمری

سپهدارن به صدراعظم اعتنا دارند به سپهسالار، تمکین هیچ یک از این دونفر رانمی‌کند. ملتجی به حضرت اقدس (نایب السلطنه) می‌شوند، به محض تلگراف کردن به سپهدار که بیا برو حکومت قزوین، فوراً اطاعت کرده...

چهارشنبه ۴ محرم الحرام ۱۳۲۷



رفتم به باغ شاه برای تعزیه، یک آفتاب‌گردان زده بودند بودند برای فرنگی‌ها، زن وزیر مختار ایتالیا با چند نفر دیگر بودند، تعزیه ورود مدینه، خواب دیدن حضرت فاطمه (ع) و حضرت علی اکبر بود.

پنجشنبه ۱۲ محرم الحرام ۱۳۲۷



رفتم به باغ‌شاه، صدراعظم رفته بود برای تعزیت امپراطور روس که عمویش مرده بود.

شنبه ۱۴ محرم الحرام ۱۳۲۷



آدم به خانه مجدالدوله روضه، بعد از روضه یک پنجشاهی می‌دهند؛ یعنی از چهار به غروب بنا به پول دادن می‌کنند.

یکشنبه ۱۵ محرم الحرام ۱۳۲۷



شاهزاده موق الدوبه آدم خوب بی تکبری است، اغلب تنهاوبی کار است.

دوشنبه ۱۶ محرم الحرام ۱۳۲۷



بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، سردار مظفر به قدر چهار صد

نفر سوار اینانلو آورده سان دادند. تمام اسبها خوب بود و جوانان رشیدی بودند که بایست بروند (تبریز).

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۲



کار اصفهان اهمیت پیدا کرده و بسیار سخت شده است.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۲



مجلل‌السلطا شهدی و لوطی است و بی‌عارت‌تر از مقتدر نظام است، چون (بندگان همایونی) به او عَلم نداده‌اند، اسباب دلخوری او شده است. خداوند را قسم می‌دهم به حَقِّ حق، نوکرهای صحیح دولت‌خواه به بندگان همایونی مرحمت فرماید.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۲



رشت به هم خورده است، سردار افخم بیچاره را به یک روایت کشته به یک روایت تکه‌تکه کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۲



دیروز فریدون میرزا می‌گفت: کار اصفهان بدتر از تبریز است، از هر طرف سنگرها مرتب کرده‌اند و مشغول مالیات گرفتن هستند.

جمعه ۲۰ محرم‌الحرام ۱۳۲۲



دو روز است در میانه مردم باز انقلابی است، خیر آوردند که بازارها را

بسته‌اند، اغلب دکان دارها هر چه داشته‌اند برده‌اند به خانه‌هایشان...

شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۲۷



سپهسالار، به واسطه انقلاب و گفت‌وگو که در میانه مردم است، در میدان مشق خبر کرده است که بیایند سربازها مشق کنند.

یکشنبه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۲۷



در سبزه میدان و میدان توپخانه سرباز و ژاندارم و قزاق همه جا هست. قزاق‌ها اغلب سواره می‌گردند، مردم بی‌تکلیف و سرگردان هستند.

یکشنبه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۲۷



مردم شهر خیلی تزلزل دارند، اغلب آذوقه می‌خرند، معلوم نیست که چه خیالی در سر مردم است.

یکشنبه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۲۷



وقتی که می‌رفتم امیریه، باز فوج طهران در میدان توپخانه چاتمه کرده بودند، سر چهار راه حسن‌آباد چاتمه زیادی زده بودند و در میدان توپخانه هم تماشاچی زیادی بودند.

یکشنبه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۲۷



از چهار طرف شهر تبریز را محاصره کرده‌اند، مردم خود شهر تبریز هم به صدا در آمده‌اند و با شورشیان بد شده‌اند.

دوشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲۷



رحیم خان بیچاره هر چه خدمت می‌کند چون سپهسالار با او بد است
تلگرافات او را به شاه نمی‌دهد...

دوشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲۷



دور نیست انشاءالله کار (تبریز) یک طرفی بشود، اگر چه سپهسالار به
قدری دروغ می‌گوید که هیچ حرف او را نمی‌شود قبول کرد.

دوشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲۷



امروز هم بازارها را بسته‌اند، اغلب هم رفته‌اند به حضرت
عبدالعظیم پیش سید علی آقا یزدی، امروز هم به مردم که دورش بوده‌اند نهار،
نان و پنیر داده‌اند.

سه‌شنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۷



بندگان همایونی می‌فرمودند؛ کار تبریز نزدیک به اتمام است یعنی تمام
شهر تبریز را گرفته و شورشیان در ارگ یک جا جمع شده‌اند.

چهارشنبه ۲۵ محرم الحرام ۱۳۲۷



تمام شهر رشت در بازارهایشان پارچه قرمز بسته‌اند که علامت
شورش است اگر کسی به بازویش پارچه قرمز نبسته باشد او را می‌کشند.

پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۲۷



ستارخان در تبریز کشته شده؛ از اخباری که امروز شایع بود خبر فتح

آذربایجان بود.

شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۷



تقی زاده که چندی بود آمدہ بود تبریز، سی ہزار تومان پول بہ او دادہ بودند، بیست ہزار تومانش را خرچ کردہ و دہ ہزار تومانش را برداشتہ از شہر فرار کردہ است.

شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۷



سہ نفر سوار درشگہ می شوند می روند سبزہ میدان، درشگہ چی ہمچہ می فہمد کہ این ہا آمدہ اند بازار را شلوغ بکنند، درشگہ چی اطلاع می دہد این سہ نفر حرف بمب می زدند از اینہا غافل نباشید، (یکی را) امر می فرمایند طنابش می اندازند و دم دروازہ آویزانش می کنند.

دوشنبہ ۲ صفر المظفر ۱۳۲۷



یک نفر از نایب ہای سفارت انگلیس آمدہ وزیر خارچہ را خواستہ کہ این یک نفری را کہ کشتید، چرا او را کشتید، در صورتی کہ هنوز استنطاق نکرده اید... باری وزراء متفکر بودند مخصوصاً سپہسالار.

سہ شنبہ ۲ صفر المظفر ۱۳۲۷



از اخباری کہ امروز از آذربایجان شنیدم این است کہ: اہل آذربایجان کلام اللہ مجید بردہ اند پیش عین الدولہ و امان خواستہ اند.

سہ شنبہ ۲ صفر المظفر ۱۳۲۷



یاغی‌گری سپهدار هم یقین و معلوم شده، در رشت است در کمال استقلال مردم هم دورش جمع شده‌اند.

سه‌شنبه ۲ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

جمعیت زیادی از اهل قفقاز به لباس‌های مختلف آمده‌اند برای شلوغ کردن شهر.

دوشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

«پاپاف» که رئیس آنارشیست‌ها است، گویا آمده است به طهران، برای شورش کردن.

جمعه ۱۲ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

یکصد نفر قزاق روس‌ها با دو عژاده توپ برای حفظ کنسولگری روس آمده به رشت، دو کشتی جنگی روس هم آمده است در روبروی انزلی لنگر انداخته است.

یکشنبه ۲۱ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

فوج (سوادکوه) می‌شورند و با تفنگ و چوب می‌روند رو به منزل سپهالار.

چهارشنبه ۲۴ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

دیروز حضرت اقدس آقا (نایب‌السلطنه) قدری به سپهالار تغیر کرده بودند، دیگر نمی‌دانم سر چه مطلبی.

چهارشنبه ۲۴ صفرالمظفر ۱۳۲۷

□□□

دیروز عصری بندگان همایونی لب حوض اندرون می خواسته‌اند وضو بگیرند، وقتی که دولاً می‌شوند طپانچه از جیبشان می‌افتد، سه تیر آن در می‌رود ولی به خیر می‌گذرد...

جمعه ۲۶ صفرالمظفر ۱۳۲۷



اغلب ممالک مغشوش است؛ آذربایجان، رشت، اصفهان، به همان حال باقی است، در طهران هم بازاها بسته، جمعی در سفارت عثمانی و جمعی در حضرت عبدالعظیم هستند.

سه‌شنبه ۲۹ صفرالمظفر ۱۳۲۷



از اخبار جدید که بسیار همت دارد این است که: آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را با چهار نفر دیگر کشته‌اند.

چهارشنبه ۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



دیروز شخص مارگیری با جعبه مارش می‌رود داخل سفارت عثمانی بشود، دست می‌کند به جعبه، دو تا مار را بیرون می‌آورد و در توی سفارت می‌اندازد به حضراتی که در سفارت هستند (حال) غریبی دست می‌دهد و بنای فرار کردن را می‌گذارند.

سه‌شنبه ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



عزل کامران میرزا

پنجشنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



بعضی شهرت‌ها داده‌اند که: «بازارها را بستید، ماها نزدیک است
مشروطه را بگیریم.»

شنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



ماموریت امین‌الخاقان به قزوین.

دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



اخباری که امروز در خانه شنیده شده این است که: ستار که در تبریز
است، دوباره زنده شده است و مشغول جنگ است، زن و بچه زیادی از اهل
تبریز از گرسنگی تلف می‌شوند، چون که راه آذوقه را به روی آنها بسته‌اند.

یکشنبه ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



امتحان سالیانه فرزندان نایب‌السلطنه کامران میرزا.

سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



سوار شده آمدم در خانه فرمانفرما. حضراتی که در منزل فرمانفرما
بودند، دیدن من یکمرتبه اسباب وحشتشان شد ولی من زود رفته‌ام مانندم.

سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



در شهر تبریز، گوشت خر یک من چهارده پانزده هزار است و روزی
چندین نفر از گرسنگی می‌میرند.

چهارشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۷



دو شب قبل، حسین خان، سرهنگ قزاقخانه می بیند میرزا غلامعلی که با او آشنائی و رفاقت داشته بغل زنش خوابیده است، میرزا غلامعلی ناظم انجمن برادران دروازه قزوین بوده است، با قمه می زند به گوش میرزا غلامعلی یک گوشش را می اندازند، کتَش را می بندد، می برد قزاقخانه، فردا «پلکونیک» یک گوش دیگرش را می برد.

پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۲۷

□□□

دستخط مشروطه صادر شده به نظارت روس و انگلیس.

پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۲۷

□□□

یک خبر دیگر هم این است که: آقا شیخ فضل الله را هم به خراسان می برند.

پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۲۷

□□□

اخبار خارجه هم این است که: اسلامبول بسیار مغشوش است، سه نفر از وزرای عثمانی را کشته اند، سربازهای عثمانی تمام حامی سلطان عثمانی هستند و خیلی از مشروطه طلب های عثمانی را کشته و انداخته اند به دریا.

پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۲۷

□□□

آن شهرت ها در خصوص مشروطه و شیخ فضل الله دروغ بوده، این شهرت ها برای این بوده است که چند روز پیش وزیر مختار انگلیس و «شارژدافر» دولت روس با هم رفته بودند حضور همایونی مدتی هم خلوت شده بوده است، مردم حرف ساز این شهرت را داده بودند.

شنبه ۳ ربیع الاخری ۱۳۲۷

□□□

به کنسول‌های خارجه که در تبریز هستند، گفته بوده‌اند اهل تبریز که؛
اگر برای ما آذوقه نرسد. ما شماها را خواهیم کشت. بندگان همایونی هم جواب
فرموده بودند که من، آذوقه نداده اینها این قدر سختی می‌کنند...

شنبه ۳ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷



شیخ فضل‌الله یک عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده بود که همچو
شهرتی هست، اگر راست است، لازم به حاجب‌الدوله نیست هر جا حکم
بفرمایند خودم می‌روم. بندگان همایونی هم یک دستخط التفات به شیخ
فضل‌الله فرموده بودند که؛ خیر این حرف‌ها دروغ است، این شهرت‌ها را
مفسدین می‌دهند.

شنبه ۳ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷



در شهر شهرت دارد که هشت هزار قزاق روس با دوازده عزاده توپ
آمده است، بعضی‌ها می‌گویند آمده است تبریز را بکوبد، بعضی‌ها می‌گویند
برای حفظ تبعه روس‌ها!

یکشنبه ۴ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷



اهل شهر (تبریز) به شاه تلگراف کرده‌اند که ماها راضی نمی‌شویم که
روس‌ها برای ما آذوقه بیاورند و از ما حمایت بکنند، ما با خودمان گفت‌وگو
داریم... باری هر خبری که می‌شنوم در روزنامه می‌نویسم اگر دروغ باشد
دروغش را هم می‌نویسم، خودش یک مزه دارد که آدم چه قدر دروغ در این
شهر می‌شنود!

دوشنبه ۵ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

